

غلامرضا فرحی



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دوازدهمین استان بوئهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۰
محل تولد	بوشهر - کنگان
تاریخ شهادت	۲۷/ ۷/ ۶۱
محل شهادت	کوشک
مسئولیت	
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	کنگان

زندگینامه

پاسدار شهید غلامرضا فرحی در سال ۱۳۴۰ در خانواده ای مذهبی در شهرستان کنگان چشم به جهان گشود . وی از سن هفت سالگی وارد دبستان اختر (سابق) کنگان شد و دوره ابتدایی را با موفقیت بسیار به پایان رسانید . به طوری که همه دانش آموزان و معلمان از وی به عنوان دانش آموزی زرنگ ، فعال و مؤدب یاد می کنند . همیشه سعی می کرد بین دوستان و همکلاسی هایش محبت و دوستی برقرار کند . بطوری که در ایام تعطیلات همه دوستانش را به منزل خود دعوت می نمود . بعد از آن که دوره راهنمایی به پایان رسانید ، وارد حوزه علمیه شیراز شد . اما به علت فقر مالی نتوانست تحصیلات حوزوی را به پایان برساند . به شهر کنگان بازگشت و در مقطع متوسطه ثبت نام نمود ، این دوران مصادف بود با راهپیمایی ها و تظاهرات خیابانی بر علیه رژیم طاغوت . شهید فرحی همگام با دیگر مردم در این مراسمات حضوری چشمگیر و فعال داشت . انقلاب اسلامی که پیروز گردید شهید فرحی نیز به عضویت بسیج در آمد . در بسیج سرپرستی یک گروه ۲۲ نفری را که وظیفه نگهبانی و دفاع از شهر را داشتند بر عهده داشت . وی فردی متواضع و فروتن بود . هیچگاه با کسی برخورد تندی نمی کرد . تا جایی که می توانست مشکلات دوستانش را حل می نمود . بسیار به معنویات در زندگی شخصی خود معتقد و پایبند بود . در سال ۵۹ به عضویت دائم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کنگان در آمد و از طرف سپاه راهی جبهه های نبرد شد . وی در عملیات رمضان که با هدف آزاد سازی تهدید بصره و حضور در حاشیه شط العرب در منطقه شرق بصره با رمزی مهدی (عج) ادرکنی آغاز گشته بود ، شربت شیرین شهادت را نوشید . روحش شاد و یادش گرامی باد .

وصیت نامه

حال که سعادت رفتن به جبهه نصیب بنده گردیده و امر حق بر آن تعلق گرفته تا بار دیگر ما را بیازماید که آیا مردان خداییم و در برابر مصائب و گرفتاریها چگونه ایم. آیا در برابر مصائب صبر و بردباری پیشه می کنیم یا کفران نعمت رحمت الهی می کنیم. بر خود لازم دانستیم که چند کلمه ای بعنوان وصیت نامه به رشته تحریر در آورم.

بنده به عنوان یک فرد مسلمان و به حکم وظیفه شرعی و الهی داوطلبانه و بدون هیچ گونه اجباری در این راه گام می نهم. خدای بزرگ را شکر می گویم چنین سعادت نصیب بنده گردیده. با داشتن چنین رهبری در جلوی راهم و ذره ای نور ایمان در وجودمبعث گردید تا بار دیگر خدای خویش را بشناسم. پدر و مادر عزیز شما در بوته آزمایش قرار گرفته اید. حالا نوبت این رسیده است که چگونه امانت خدا را که چندی در دستانتان بود پس می دهید. بنده امانتی بیش در دست شما نبوده ام. خداوند این امانت را به شما داده که چگونه در برابرش از دادن امانت خود صبورید. امیدوارم شما همچون یک امانت دار پاک به عهد خود وفا کنید. اخلاص بورزید و این امانت خود را به صاحبش تحویا دهید. والدین عزیز بدانید بنده در راهی قدم قدم نهاده ام که قرن ها پیش امام حسین (ع) فاطمه (س) و قاسم بن الحسن و علی اکبر فدای این راه و هدف شدند. این جنگ همان راه و هدف را دنبال می کند، راهی که ابوالفضل العباس (ع) دستها و چشم های خود را فدای آن نمود. راهی که علی اصغر شش ماهه حسین (ع) گلوی نازک خود را فدا کرد. حضرت زینب (س)، شیر زن کربلا در این راه اسیر و امام سجاد (ع) را در بستر بیماری غل و زنجیر کردند. آری عزیزانم، همه این ها بخاطر دین و مکتب رسول خدا بود. حال که دین و مکتب رسول خدا مورد تجاوز یزیدیان قرن بیستم قرار گرفته، چه جای کامل است. بنده و امثال بنده این صحنه های ذلت بار را ببینیم و درنگ کنیم؟ مگر نشنیده اید حسین بن علی (ع) در کربلا چه فرمود: «ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیا سوف خدینی - اگر دین محمد (ص) بر پا نمیگردد الا بقتل من پس ای شمشیرها مرا در یابید» چه جای درنگ است اگر دشمنان اسلام به حریم مقدس اسلام تجاوز نمایند و آن را آلوده به فساد و تباهی بکشانند و ما ناظر بر صحنه باشیم فردا در پیشگاه خداوند تبارک تعالی چه جوابی خواهیم داشت. ای امت حزب الله، ای جوانان رشید و مؤمن اسلام آیا نمی نگرید که حریم مقدس اسلام آماج گلوله ها و لگد های سم اسب های ماشینی شده است، مگر داستان ۷۲ تن قیام کننده در کربلا را نشنیده اید، چگونه با کثرت عده، کاخ یزیدیان را از بیخ برکنند. پس چه شده با این عده بسیار نشسته ایم. امروز بزرگترین قدرت در دست ماست، قدرتی که هیچ ابر قدرتی ندارد، آن قدرت ایمان ماست - پس چرا نشسته اید و بر نمی خیزید - مگر چه کسی می خواهد خونبهای این همه شهید، معلول، مجروح را از دشمن بگیرد. بجز شما! بخدا گناهکار است آن کسی که این پیام را بشنود و باز ساکت بنشیند. فردا در پیشگاه خدا نمی توانید عذر و بهانه ای بیاورید. چه عذر و بهانه ای دارید. ای حامیان اسلام و مکتب سرخ تشیع. مگر دوست ندارید خدا عاشقتان شود. تا به کی عاشق مال و منال دنیا باشید. چه ارزشی دارد دنیا و مقام های آن، در حالی که برادران و خواهران ما در فلسطین اشغالی، جنوب لبنان، افغانستان و عراق زیر شدیدترین حملات جهانخواران شرق، غرب و صیهونیست های غاصب و جنایتکار قرار گرفته اند. پس چه جای درنگ است.

مصاحبه

غلامرضا فرزند ششم خانواده است . بسیار با اخلاق و مهربان بود . به نماز خیلی اهمیت می داد . قرآن خواندن از عادات ترک نشدنی وی بود . هر وقت می خواست جایی برود از من (مادر شهید) اجازه می گرفت . قبل از به شهادت رسیدن همیشه دعای کمیل و توسل را در منازل شهدا برگزار می کرد . دانش آموزان را بسیار دوست داشت . همیشه سعی می کرد به آنان قرآن خواندن بیاموزد . به همین جهت برای دانش آموزان کلاس های قرآن برگزار می نمود . هنگام رفتن به جبهه بسیار خوشحال بود . هنگام شهادتش در دلم احساس می کردم که پسر من به شهادت رسیده ، اما دوستان و اطرافیان نمی خواستند من مطلع شوم . بالاخره دوست و یار همیشگی اش حمید ارجمند من را مطلع کرد . بعد از شهادت غلامرضا همه نوار ها و کتاب هایش را در مساجد توزیع کردم .

مادر شهید : فضا سیراب

پدر شهید : محمد فرحی

خاطرات

بین سالهای ۵۳ الی ۵۴ غلامرضا به اتفاق بچه های محل یک تیم فوتبال تشکیل داده بود و سرپرستی آن را به عهده داشت . عصر ها بچه های محل جمع می شدند و تا غروب بازی می کردند و بعد برای نظافت همه به دریا می رفتند . شب با وجود خستگی زیاد باز هم عده ی زیادی از بچه ها برای شب نشینی به خانه غلامرضا می رفتند و تا نیمه های شب پای قصه های مرحوم پدر غلامرضا می نشستند . غلامرضا برای اینکه در تابستان بچه ها از هم جدا نشوند کلاس های نهج البلاغه و قرآن تشکیل می داد .

(سید عباس حقیقت)



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران